

تأثیر تقابل وهابیت سعودی با گفتمان انقلاب اسلامی ایران بر ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه

دکتر رضا اختیاری امیری

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران
ekhtiari2002@gmail.com

چکیده

جهان اسلام به‌ویژه خاورمیانه در هزاره جدید بیشتر ماهیت ایدئولوژیک به خود گرفته است. بر همین مبنا، مقاله حاضر تلاش دارد تا از منظر هویتی و ایدئولوژیک، نقش تقابل ایدئولوژی وهابیت با گفتمان انقلاب اسلامی ایران را بر ایجاد ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه پس از وقوع بیداری اسلامی مورد تبیین و بررسی قرار دهد. این پژوهش در چهارچوب رهیافت تئوریک سازه‌نگاری استدلال می‌کند که بروندهای سیاست خارجی عربستان و جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر، که به ترتیب متأثر از ایدئولوژی وهابیت و آرمان‌ها و اصول انقلاب اسلامی هستند، نقش برجسته‌ای در تشدید رقابت‌های بین دو کشور و متعاقباً شکل‌گیری ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه ایفا کرده‌اند. با آغاز بیداری اسلامی در کشورهای مختلف خاورمیانه، ایران اقدامات گوناگونی را در چهارچوب مبانی اندیشه‌ای و آرمان‌های انقلابی امام خمینی به انجام رساند. اما پویای منطقه‌ای ایران با واکنش جدی کنش‌گر مهم دیگر منطقه یعنی عربستان مواجه گردید، که بر اساس مبانی آیین وهابیت ماهیتی ضد شیعی و ایرانی- انقلابی داشته و تلاش می‌کند تا در مقابل نفوذ و نقش‌آفرینی منطقه‌ای ایران به‌طور جدی مقابله کند. تعارض هویتی عربستان و ایران و رقابت‌های این دو کشور در این قالب، در حال حاضر منجر به «هویتی شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی» شده و متعاقباً نیز این طیف از رقابت‌ها را در خاورمیانه تشدید کرده است.

کلید واژه‌ها: وهابیت، هویت، خاورمیانه، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی، انقلاب اسلامی.

مقدمه

تقابل هویت‌ها یکی از منابع اصلی بحران در خاورمیانه و عرصه‌ی سیاست بین‌المللی به‌شمار می‌آید. کشمکش‌ها و منازعات گوناگون در طول یک قرن اخیر در منطقه خاورمیانه مبین این واقعیت است که این طیف از جدال‌ها نه تنها کاهش نیافته‌اند، بلکه بر اساس شرایط تاریخی و بین‌المللی خود را بازتولید و احیا کرده‌اند. در همین ارتباط، تعارضات و گفتمان‌های متفاوت هویتی یکی از خاستگاه‌های اصلی تنش بین عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آید. در واقع، از زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تأسیس یک نظام شیعی در این کشور، عربستان با یک چالش هویتی در قالب «دیگری» در منطقه مواجه شده است که تهدید جدی علیه هویت سیاسی و مشروعیت مذهبی آن کشور محسوب می‌گردد. از همین رو، ریاض تلاش کرده تا با هر گونه تحرک سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی ایران در منطقه خاورمیانه و زیرسیستم خلیج فارس و شبه جزیره عربستان مقابله کند و همچنین مانع از قدرت‌یابی شیعیان در هرم قدرت سیاسی کشورهای عربی گردد (Kamrava, 2012). در همین زمینه علی‌رغم اینکه در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، تحت تأثیر تحولات عرصه‌ی بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی از قبیل تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، ظهور رژیم بعث عراق به‌عنوان یک دشمن مشترک، مشکلات و محدودیت‌های داخلی، و همچنین تغییر رویکردهای سیاست خارجی تهران و ریاض در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، شاهد همزیستی مسالمت‌آمیز بین آنها بودیم، که تا اوایل قرن حاضر ادامه یافت، اما با وقوع تحولات سیاسی عمده در منطقه خاورمیانه به‌ویژه از سال ۲۰۰۳ شاهد تقابل هویتی دو کشور می‌باشیم که عمده‌تاً منشأ ایدئولوژیکی داشته است.

در همین رابطه، بررسی سیاست خارجی عربستان در قبال ایران در هزاره سوم به‌ویژه پس از آغاز بیداری اسلامی در کشورهای عربی، حاکی از این واقعیت است که سیاست‌ها و کنش‌های دولت سعودی تا حدود زیادی متأثر از هویت مذهبی این کشور می‌باشد. هویتی که در تقابل با هویت رقیب معنا می‌یابد و تبیین‌کننده منافع ملی این کشور است. «هویت نوعی» عربستان سعودی، متشکل از مؤلفه‌های عربیت، نظام سلطنتی و موروثی، تاریخ و همچنین ایدئولوژی مذهبی یعنی وهابیت و سلفی‌گری است، که هر یک به نسبت متفاوتی در عرصه سیاست خارجی آن کشور نقش ایفا می‌کنند. اما به دلیل قرائت متفاوت عربستان از اسلام سنی، در مقایسه با سایر کشورهای عربی، حضور مفتی‌های وهابی در رأس هرم قدرت، جایگاه حائز

اهمیت ایدئولوژی وهابیت در مشروعیت‌بخشی به نظام حاکم بر کشور و همچنین ارتباط مستقیم این ایدئولوژی با تصمیم‌سازی‌های عرصه سیاست خارجی، این پژوهش در صدد است تا تقابل ایدئولوژی وهابیت با گفتمان انقلاب اسلامی ایران را بر ایجاد ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه پس از وقوع بیداری اسلامی مورد تبیین و بررسی قرار دهد.

با توجه به اهمیت نقش هویت و تأثیر آن بر رفتارها و برنده‌های سیاست خارجی دو کشور عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران، رهیافت سازه‌انگاری به‌عنوان چهارچوب نظری برای تبیین موضوع پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد. این پژوهش به لحاظ ساختاری و سازماندهی شامل یک مقدمه و پنج بخش مشتمل بر هویت و سیاست خارجی، هویت‌گرایی پساجنگ سرد در خاورمیانه، نقش وهابیت در شکل‌دهی به سیاست خارجی عربستان، مؤلفه‌های گفتمان انقلاب اسلامی در عرصه روابط بین‌الملل، تأثیر جدال‌های هویتی بر ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه می‌باشد. در پایان نیز به نتیجه‌گیری پژوهش اشاره می‌گردد.

هویت و سیاست خارجی

از بین نظریات هویتی نظریات الکساندر ونت جایگاه ویژه‌ای در روابط بین‌الملل دارد. وی در تقسیم‌بندی نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظریه‌ی خود را «ساختارگرایی معنایی» بر می‌شمرد. منظور از ساختارگرایی این است که ونت به نظام بین‌الملل اقتدارگرایز اعتقاد دارد اما به دلیل هستی‌شناسی متفاوت، ماهیت و سرشت نظام بین‌الملل را متفاوت از نحو واقع‌گراها تصور می‌کند. رهیافت ونتی نظام اجتماعی را شامل شرایط مادی، منافع و انگاره‌ها بر می‌شمارد و بر روابط متقابل عناصر مادی و معنایی و برداشت بازیگران از هویت خود و دیگران تأکید دارد. سازه‌انگاری بر محور این انگاره شکل گرفته است که واقعیت‌های اجتماعی «برساخته» است. بدین معنا که شناخت جهان به‌عنوان ساختاریابی اجتماعی، از طریق مشارکت معانی و فهم‌های بین‌الذهانی، به صورت چندجانبه صورت می‌گیرد. این شناخت می‌تواند خصوصی یا مشترک باشد. شناخت خصوصی شامل باورهایی است که کنش‌گران منفرد دارند و دیگران ندارند. این نوع شناخت اغلب از ملاحظات داخلی یا ایدئولوژیک ریشه می‌گیرد. اینکه دولت‌ها چگونه وضعیت بین‌المللی را قالب‌بندی و منافع خود را تعریف می‌کنند، عاملی تعیین‌کننده است. بنابراین، از ملاحظات اصلی در مطالعه سیاست خارجی است. اما هنگامی که دولت‌ها با

یکدیگر تعامل می‌کنند، باورهایی که به شکل خصوصی داشته‌اند بلافاصله به توزیعی از شناخت تبدیل می‌شود که می‌تواند تأثیرات خصوصیتی و رفتاری جدیدی به وجود آورد (ونت، ۱۳۹۲: ۲۰۶-۲۰۵). بنابراین، با تعامل، این باورها به توزیعی از شناخت تبدیل می‌شود که الکساندر ونت از تعبیر «فرهنگ» یا «شناخت مشترک اجتماعی» برای توصیف آن استفاده می‌کند، که ایدئولوژی بخشی از آن است. این گونه ساختار اجتماعی و فرهنگی در میان کنش‌گران به صورت‌های مختلفی مانند قوام بخشیدن به هویت‌ها و منافع، کمک به کنش‌گران برای یافتن راه‌حل‌های مشترک در مشکلات، تعریف انتظارات برای رفتارها، تکوین تهدیدات کرد پیدا می‌کند (ونت، ۱۳۹۲).

بر اساس دیدگاه سازه‌انگاران سرچشمه امنیت و ناامنی در نحوه‌ی تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، به ویژه منافع و تهدیدات می‌باشد. بنابراین امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر قرار دارد. همچنین، هویت و فرهنگ در شکل‌گیری منافع حائز اهمیت بوده و بر رفتار و سیاست خارجی کشورهای یک منطقه و روابط آنها تأثیر قابل ملاحظه‌ای می‌گذارد. به عبارتی، منافع ملی کشورها از پیش داده شده، مسلم و ماقبل اجتماعی یا برون‌زاد نیست، بلکه برعکس، منافع ملی کشورها درون‌زاست و در فرآیند تعامل اجتماعی و در رابطه خود - دیگری شکل می‌گیرد. «هر هویت خاصی که یک کشور برای خود تعریف می‌کند، یک نقش ملی معینی را ایجاب می‌کند که خود منافع خاصی را در بردارد و منافع دیگری را نیز مستثنی می‌سازد. بنابراین تفاوت رفتاری در عرصه سیاست خارجی منبعث از تفاوت هویت‌ها می‌باشد. هویت‌ها از طریق مشخص کردن اینکه کشورها «چه» و «که» هستند مجموعه‌ای از منافع، تمایلات، ارجحیت‌ها و رفتارها را با توجه به گزینه‌های اقدام در یک حوزه موضوعی و با توجه به بازیگران خاص، ایجاب می‌کنند» (ونت، ۱۳۹۲). سازه‌انگاران ضمن باطل شمردن تهدید عینی، بیان می‌دارند که اتحادها و ائتلاف‌ها بر خلاف نظر گرایان، صرفاً نه بر اساس تهدید، بلکه بر اساس ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرند. به عبارتی: «دولت‌ها بر اساس هویتی که دارند، دشمنان، رقبای و دوستان خود را درک می‌کنند و در این فرآیند، هویت خود را تعریف و باز تعریف می‌نمایند. آنها بر اساس انتظاری که از دیگران دارند، رفتارشان را تنظیم می‌کنند» (یزدان فام، ۱۳۸۹: ۱۹۰). این طیف از نظریه‌پردازان همچنین ساختار نظام بین‌الملل را مانند نئورئالیست‌ها آنارشیک می‌دانند

اما معتقدند که آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند و این آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ هابزی، لاکمی و کانتی را بازتولید کند که به ترتیب ناظر بر خصومت، رقابت و همکاری است (ونت، ۱۳۹۲). در مجموع می‌توان گفت ونت، هویت را مهم‌ترین عنصر تعیین‌کننده رفتار سیاست خارجی دولت‌ها می‌داند که در فرآیندی تعاملی و در چهارچوب شناخت مشترک شکل گرفته است.

هویت‌گرایی پساجنگ سرد در خاورمیانه

ژئوپلیتیک خاورمیانه مانند دیگر حوزه‌های جغرافیایی از ساختارهای خاص اجتماعی و فرهنگی و پراکندگی قومی و نژادی شکل یافته است که نهایتاً منجر به ظهور هویت‌های مختلف شده است. اما تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰م ساختار نظام بین‌الملل و ترتیبات امنیتی حاصل از آن موجب شده بود تا تفاوت‌های هویتی به جدال هویتی تبدیل نگردند. به دیگر سخن، جنگ سرد و نظام دو قطبی شرایطی را فراهم ساخت که امکان کنش‌گری مستقل دولت‌های اقماری، خارج از چهارچوب مناسبات و روابط قدرت دو بلوک شرق و غرب بسیار دشوار گردید و هویت‌های آنها متأثر از چنین فضایی امکان بروز و خودنمایی پیدا نکرده است. اما، با تجزیه و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد که فوکویاما از آن بنام «فرجام تاریخ» و پایان ستیز ایدئولوژیک یاد می‌کند (فرای و اهیگن، ۱۳۹۰)، تحول بزرگی در نظام بین‌الملل و متعاقباً سیاست بین‌المللی منطقه خاورمیانه شکل گرفت. سقوط کمونیسم و حذف ایدئولوژی منبعث از آن بر خلاف آنچه که فوکویاما انتظار داشت منجر به جهان شمولی نظم لیبرالی و تسری هنجارها و ارزش‌های غربی بر گستره جهانی نگردید. بلکه محدودیت‌ها و هویت‌گرایی پساجنگ سرد به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه نشان داد که اکنون بستر برای نقش‌آفرینی سایر هویت‌ها بیش از پیش فراهم گشته است. بدین ترتیب، در سال‌های بعد از جنگ سرد تحولات سیاسی خاورمیانه و معادله امنیت منطقه تحت تأثیر ظهور پدیده هویت‌گرایی سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفت و رقابت‌های ژئوپلیتیکی جای خود را به «تضادهای هویتی» واگذار کرد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳). به طور مثال با وجود اینکه، در طول دهه‌ی ۱۹۹۰م اقدامات گوناگونی در راستای صلح خاورمیانه صورت پذیرفت، مانند انتشار اعلامیه واشنگتن در سال ۱۹۹۳م و «موافقتنامه قاهره» در سال ۱۹۹۴م تا مسئله‌ی اعراب و اسرائیل برای همیشه خاتمه یابد، با این

حال در طول این برهه تاریخی، جدال‌های هویتی بین اعراب و اسرائیل تداوم یافت. به عبارتی، اگرچه منازعات سیاسی بین گروه‌های یاد شده تعدیل یافت، اما قالب‌های ستیزش هویتی همچنان باقی ماند. حتی قدرت‌های بزرگ نیز نتوانستند فضای مبتنی بر تعارض اجتماعی و سیاسی را از منطقه خاورمیانه دور سازند (متقی، ۱۳۸۴).

اما با آغاز هزاره سوم، تحولات ژئوپلیتیکی و رقابت‌های منطقه‌ای در محیط امنیتی خاورمیانه بیش از پیش تحت تأثیر مقوله‌های فرهنگی و هویتی قرار گرفت که تا به امروز تداوم یافته است. در حقیقت سرنگونی دولت بنیادگرای طالبان و حکومت ملی‌گرای صدام حسین، به عنوان نقطه عطفی در تاریخ منطقه، فضای حیاتی لازم را جهت تقابل هویت‌های متعارض و رقیب منطقه‌ای فراهم ساخت. جدال هویتی در ژئوپلیتیک خاورمیانه در حال حاضر منبث از دو طیف عمده از کشمکش‌ها می‌باشد که یکدیگر را بازتولید و تقویت می‌نمایند. نخست: کشمکش‌های ناشی از تقابل هنجارهای سیاسی و دوم، کشمکش‌های ناشی از تعارض ایدئولوژی‌های مذهبی. ایدئولوژی‌های مذهبی به همراه هنجارهای سیاسی ارتباط مستقیمی با سیاست خارجی کشورها دارند و مختصات، جهت‌گیری‌ها و رفتار کشور را تنظیم کرده و به آن معنا می‌بخشند. حافظه‌ی تاریخی بیان‌گر آن است که در کشورهایی که ارزش‌های مذهبی در آنها از جایگاه محکم و عمیقی برخوردار است، این ارزش‌ها و اعتقادات نه تنها به عنوان یک متغیر بسیار تأثیرگذار در عرصه‌ی سیاست خارجی عمل می‌نمایند، بلکه آنها در قالب رقابت‌های ایدئولوژیک در شکل بندی قدرت سیاسی کشورهای منطقه تأثیرگذار هستند (متقی، کوه‌خیل و موسی پسندی، ۱۳۹۳). به دیگر سخن، ایدئولوژی‌ها اهداف راهبردی کنش‌گران منطقه‌ای را شکل و قوام بخشیده و قادرند در مقیاس گسترده‌ای بر صورت بندی قدرت و امنیت منطقه‌ای تأثیرگذار باشند. به عبارتی، رقابت‌های هویتی که ریشه در «تضادهای مذهبی» دارند در روند رادیکالیزه شدن تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه نقش چشم‌گیری ایفا می‌نمایند. «به‌گونه‌ای که هر یک از بازیگران منطقه‌ای رقابت‌های ژئوپلیتیکی خود را از طریق بازتولید مفاهیم و تحرک گروه‌های ایدئولوژیک دنبال می‌کنند» (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۷-۸). مصداق این ادعا را می‌توان در بروندهای دستگاه سیاست خارجی کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی که نمادی از کشورهای هویتی و ایدئولوژیک به شمار می‌آیند جستجو کرد. اما نکته‌ی قابل تأمل آن است که متغیر ایدئولوژی از روند تأثیرگذاری ثابت و ایستایی برخوردار نبوده و بر

اساس شرایط و مقتضیات داخلی و بین‌المللی، میزان شدت و ضعف اثرگذاری آن تغییر می‌یابد.

نقش وهابیت در شکل‌دهی به سیاست خارجی عربستان

تجزیه و سقوط امپراتوری عثمانی موجب شد تا کشورهای منطقه خاورمیانه خلأ هویتی و ایدئولوژیکی موجود را با مذهب پر نمایند (دکمجیان، ۱۳۹۰). به همین دلیل نقش این عنصر در هویت‌بخشی کشورهای عرب خاورمیانه به‌ویژه عربستان بسیار برجسته است. آنچه که اکنون هویت این دولت را از سایر دولت‌های عرب منطقه و به‌ویژه دولت شیعی ایران در مجموعه امنیتی خاورمیانه متمایز ساخته است، نظام مذهبی مبتنی بر اندیشه‌ها و تفکرات آیین وهابیت می‌باشد. عربستان با تمسک به هویت قومی - عربی نخست خود را از کشورهای غیر عرب منطقه یعنی ایران و ترکیه و رژیم صهیونیستی منفک ساخت، سپس با تقویت دین به‌عنوان منبع اصلی هویت‌بخش، «هویت متمایزی» را برای خود در میان اعراب ایجاد کرد (درایسدل و بلیک، ۱۳۶۹). علت اصلی منزلت ایدئولوژی مذهبی در پویش هویت‌سازی عربستان را باید در دو مؤلفه اساسی جستجو کرد: اولاً، این کشور بر جامعه‌ای مسلط است که دین اسلام در آنجا ظهور کرده، و اماکن مذهبی این کشور (مکه و مدینه) از مقدس‌ترین اماکن مذهبی جهان اسلام به‌شمار می‌آیند. ثانیاً، حکومتی که از اوایل قرن بیستم در عربستان به قدرت رسیده، بر مبنای آیین اسلام وهابی بنا شده است (منصوری مقدم، ۱۳۹۱). با عنایت به این موضوع، در سطور ذیل به مبانی اندیشه‌ای وهابیت و جایگاه آن در ساختار قدرت کشور عربستان اشاره خواهیم کرد.

مبانی اندیشه‌ای ایدئولوژی وهابیت

اهل سنت به چهار شاخه اصلی حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی تقسیم می‌شوند که به مرور زمان برخی از این شاخه‌ها به ده‌ها زیرشاخه تقسیم شده و هر کدام برای خود به مسلکی جداگانه با عقایدی خاص تبدیل شدند. وهابیت و سلفی‌گری نیز یکی از فرقه‌هایی است که خود را منتسب به حنبلی‌ها می‌داند؛ بدین معنی که وهابیت بسیاری از اعتقادات خود را از آرا و عقاید احمد بن حنبل، مؤسس و بانی مکتب حنبلی و از رهبران فکری اصحاب حدیث که مورد حمایت کامل خلفای عباسی، (از متوکل به بعد) بوده است، گرفته‌اند. با وجود این، بسیاری از علمای حنبلی وهابیت را فرقه‌ای جدا از خود قلمداد کرده و خود را از نزدیکی به آن مبرا

کرده‌اند. وهابیت یا سلفی‌گری با ظهور مذهب اشعریه، که در واقع تعدیل‌کننده روش افراطی معتزله در استفاده از عقل و روش تفریطی اهل حدیث در سرکوب عقل بود، در اوایل سده‌ی چهارم هجری از رونق افتاد ولی به‌طور کلی منسوخ نشد. این مذهب بار دیگر در قرن هشتم هجری با تبلیغ ابن تیمیه حرّانی دمشقی (۷۲۸ - ۶۶۱ ق.) احیا و گسترش یافت.

علی‌رغم این واقعیت، وهابیت امروزی عربستان ریشه در تلاش‌های محمدابن عبدالوهاب نجدی (۱۱۱۵ ق./ ۱۷۰۳ م.) دارد. عبدالوهاب از طریق کاوش در اندیشه‌های ابن تیمیه توانست این اندیشه‌ها را در قالب «مذهب جدیدی» بنام وهابیت در قرن دوازدهم هجری قمری ایجاد کند که با تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه تفاوت داشت. به لحاظ مبانی فکری و اندیشه‌ای، مذهب وهابیت دارای شاخصه‌هایی است که به علت تعارض با چهارچوب‌های فکری ایدئولوژی شیعه، نه تنها بر تنظیم سیاست‌های ضدشیعی عربستان سعودی مؤثر است، بلکه در موضع‌گیری‌ها کلی و پوییش‌های منطقه‌ای آن کشور نیز تأثیرشایانی دارد. این مبانی عبارتند از:

الف) رد عقل‌گرایی: وهابیون اظهار می‌دارند که «عقاید اسلامی باید به همان نحوی بیان شوند که در دوران صحابه و تابعین گفته می‌شد. عقاید اسلامی را باید از کتاب و سنت فراگرفت و علما نباید به طرح ادله‌ای غیر از آنچه که قرآن می‌گوید، بپردازند. طرف‌داران این آیین مخالف شدید هرگونه نوآوری و توسل به عقل، فلسفه، اجتهاد، تفسیر قرآن، تصوف و عرفان بوده و آنها را نوعی بدعت به حساب می‌آورند» (منصوری مقدم، ۱۳۹۱: ۹۰-۸۹). در حقیقت، آنها در فهم آیات و روایات دچار ظاهر‌گرایی شده به‌طوری که هرگز به تأویل و تفسیر نمی‌پردازند و استفاده از شیوه‌های عقلی را در اسلام از امور جدید می‌پندارند (اسد علی زاده، ۱۳۸۴؛ حسنی ۱۳۷۹؛ موثقی، ۱۳۹۲). در حالی که در مقابل شیعیان علاوه بر رد فهم ظاهری از آیات و روایات، به عقل، فلسفه و اجتهاد توسل بسته و با هدف روشن‌گری و همچنین انطباق آیات قرآنی با مقتضیات زمانی به تفسیر آنها همت می‌گمارند.

ب) تعصب شدید مذهبی و رد توسل‌جویی: اسلام وهابی مبتنی بر تعصب شدید مذهبی و عدم تسامح و سخت‌گیری در امور دینی می‌باشد. همچنین، وهابیون درخواست شفاعت، استغاثه، توسل و نذر را برای غیر خدا جایز نمی‌دانند و آن را بدعت در دین قلمداد می‌نمایند. و بر همین اساس مسلمانانی را که به این‌گونه اعمال دست می‌زنند «کافر و مشرک» برمی‌شمرند.

بر اساس این مؤلفه، از منظر وهابیون شیعیان در زمره کافران به‌شمار می‌آیند. آنها همچنین اعتقاد به جسمیت خداوند دارند و برای خداوند اعضاء قائل هستند. موضوعی که هیچ جایگاهی در اندیشه‌های شیعی ندارد و امری قبیح به حساب می‌آید.

ج) جهاد با کافران و بدعت‌گرایان: تکفیر‌گرایی و جهاد با کافران و بدعت‌گرایان از مؤلفه‌های مهم تفکرات وهابیت و سلفی‌گری می‌باشد که ابن تیمیه در ابتدای دعوت خویش آن را پردازش کرد. از نظر وی: «هر چیزی که در زمان پیامبر و سلف صالح نبوده، (به ویژه بسیاری از اعمال عبادی شیعیان) بدعت است. مانند سجاده پهن کردن برای نماز، دعای مشترک امام و مأوم بعد از نماز (اعمالی که شیعیان انجام می‌دهند) و غیره. بنابراین برای محو آنها باید شمشیر به‌دست گرفت» (منصوری مقدم، ۱۳۹۱: ۹۰). بدین ترتیب، ابن تیمیه جهاد را جزو ارکان دین قرار داد و آن را حتی برتر از حج، نماز و روزه بر شمرد. محمد بن عبد الوهاب نیز به تبعیت از ابن تیمیه «جهاد را امری ضروری تلقی می‌کرد به طوری که در پیمان اول خود با محمدبن سعود در سال ۱۷۴۴ از وی سوگند می‌گیرد که برای نشر تفکرات سلفی به جهاد برخیزد. (Al-Rasheed, 2002, p.17) وی مردم را به توحیدی که خود قبول داشت دعوت می‌کرد و «هر کسی می‌پذیرفت خون و مالش سالم می‌ماند، و گرنه خون و مالش مانند کفار حربی حلال و مباح بود» (سبحانی، ۱۳۶۶: ۲۸). موضوع تکفیر کردن مسلمانان (شیعه و سنی) و مقابله با آنها به‌دلیل نفی اعتقادات وهابیون، خود بیان‌گر نگاه متعصب، غیرمتساهلانه و حذفی پیروان این آیین می‌باشد. امروزه اهمیت هنجار جهاد در آیین مذهبی عربستان سعودی تا بدان حد است که در پرچم آن کشور نیز هویداست. شمشیری که به شکل افقی در قسمت پایین ترسیم شده، نمادی از جنگ مقدس است که پایه تشکیل حکومت سعودی می‌باشد. بنابراین در آیین مذهبی این کشور جهاد یکی از تکالیف پنجگانه مسلمانان است (Wynbrandt, 2004, p.184). اصل تکفیر هر چند نقطه ضعف وهابی‌هاست، اما آنان این اصل را به عنوان منشأ مشروعیت خود انتخاب و از آن در جهت غلبه بر غیر وهابی‌ها از جمله شیعیان استفاده می‌کنند (حق شناس کمیاب، ۱۳۸۹).

د) شیعه ستیزی: مذهب وهابیت از منظر پارادایم نظری و ایدئولوژیکی بیشترین فاصله را با مذهب شیعه نسبت با سایر مذاهب دارد. در همین ارتباط، آنگلو گودویلا، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه بوستون، می‌گوید که بخش بزرگی از اجحاف‌های اعمال شده بر شیعیان، ریشه در جهان‌بینی وهابی‌ها دارد که به‌طور معمول به اختلافات درون دینی حساسیت بیشتری دارند

(حق‌شناس کمیاب، ۱۳۸۹). این موضوع به این امر منتج شده تا خصومت بی‌حد و حصر با شیعیان در هر دو عرصه نظر و عمل به یکی از ایستارهای مهم این مذهب مبدل گردد. به لحاظ نظری، کتب متعددی علیه شیعیان به رشته تحریر در آمده که از آن جمله می‌توان به کتاب *منهاج السنه فی نقض الکلام الشیعه القدریه* ابن تیمیه اشاره کرد. در این کتاب وی «شیعه را یک جریان سیاسی مرتبط با یهود و دشمن اسلام معرفی می‌کند» (ناظمی قره باغ، ۱۳۹۰: ۶۲). به تبعیت از ابن تیمیه، محمدبن عبدالوهاب نیز در اثر خود التوحید، تفکرات و عقاید شیعه را «شرک» برشمرده و بیان کرده هر «کسی که در کفر شیعه شک کند، کافر است». بنابراین از ویژگی‌های فرهنگی فرقه وهابیت، قشرگرایی و تعصب خشک آن به خصوص در ضدیت با اهل تشیع است (مسجد جامعی، ۱۳۸۰: ۴۲). از نظر عملی نیز وهابیون در طول تاریخ به‌ویژه در اوایل قرن نوزدهم چندین بار شیعیان را قتل عام کرده و اموال آنها را غارت کردند. در این زمینه می‌توان به کشتار مردم کربلا و نجف اشاره کرد. از قرن بیستم تاکنون نیز وهابیون عربستانی به انحای مختلف به آزار و اذیت شیعیان پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به تخریب قبور امامان و ضریح آنها در مکه و مدینه، جلوگیری از برگزاری مراسم عاشورا، اعمال تبعیض اجتماعی و ممانعت از استخدام شیعیان در ارتش و مشاغل حرفه‌ای خاص و نهایتاً سرکوب قهرآمیز اعتراضات شیعیان اشاره کرد (محمدی، ۱۳۹۰).

ه) تفرقه‌افکنی بین مسلمانان: از اهداف استعماری ایجاد فرقه وهابیت تفرقه‌افکنی میان مسلمان بوده است. در همین زمینه، مرکز پژوهش‌های اسلامی الغدیر بیان می‌دارد که وهابیت دارای دو ریشه اصلی «آشکار و پنهان» است. ریشه آشکار آن همان ادعای توحید کامل و خالص برای خدا و جنگ در مقابل شرک و بت پرستی است. اما ریشه‌ی پنهان این مذهب تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان و ایجاد آشوب و جنگ و نهایتاً خدمت به استعمارگران غربی می‌باشد (صائب، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۲). بسیاری از پژوهش‌گران تاریخ وهابیت معتقدند که این اصل ناشی از فرمان مستقیم وزارت امور مستعمرات بریتانیا بوده تا از انسجام و وحدت مسلمانان ممانعت به عمل آورد. در همین رابطه، مستر همفر از اعضای سازمان جاسوسی بریتانیا در خاطرات خود اظهار می‌دارد که دستگاه مربوطه از آنها می‌خواهد تا هر کجا که میسر بود اختلاف افکنی کنند؛ و این عمل «عالی‌ترین خدمت» به دولت انگلستان محسوب می‌شد (علم‌الهدی، ۱۳۷۳: ۳۵-۳۴). لذا، با عنایت به این پیشینه تاریخی، شعار «خلاص، توحید و مبارزه با شرک» تنها شعار پر

جاذبه‌ای است که پیروان وهابیت در زیر چتر آن قرار می‌گیرند، در حالی این امر تنها وسیله‌ای برای تحقق یافتن سیاست‌های دول غربی در منطقه می‌باشد. در مجموع می‌توان بیان کرد که مرکز ثقل مبانی اندیشه‌ای وهابیت و سلفی‌گری صرفاً شیعیان و سایر مسلمانانی هستند که آرا و عقاید این فرقه انحرافی از اسلام را قبول نداشته و از آن تبعیت نمی‌کنند. در این میان، مبارزه با شیعیان در اولویت سیاست‌های وهابیت قرار داشته و تا حدود قابل ملاحظه‌ای بر رفتارهای سیاست خارجی عربستان تأثیر می‌گذارد.

جایگاه وهابیت در ساختار قدرت و سیاست خارجی

از ویژگی‌های بارز کشورهای جهان سوم و به‌ویژه عربستان سعودی رابطه قدرت میان افراد و گروه‌های مختلف است که در شکل‌دهی به ساختار سیاسی و توزیع قدرت آن کشور نقش حائز اهمیت ایفا می‌کند. در عربستان چند گروه اصلی، یعنی خانواده سلطنتی، رهبران مذهبی، قبایل، بازرگانان و تکنوکرات‌های جدید، قدرت را در دست دارند که این گروه‌ها گاه در امتداد هم و گاه در تعارض با یکدیگر حرکت می‌کنند (کرمی، ۱۳۹۳). در این میان نهاد مذهبی بعد از خانواده سلطنتی در جایگاه دوم ساختار قدرت قرار گرفته است که حاکی از اهمیت این نهاد است.

بر اساس مستندات تاریخی، از زمان پیدایش فرقه وهابیت در جامعه اسلامی، بین محمدبن عبدالوهاب و آل سعود ارتباط تنگاتنگی وجود داشته است. زمانی که محمدبن عبدالوهاب به دلیل تعالیمش مورد مخالفت علمای اسلام قرار گرفت، به‌ناچار در شهر درعیه اقامت گزید و حاکم شهر محمدابن سعود از عقاید و اندیشه‌های وی حمایت کرد. بدین ترتیب، پیمانی بین آن دو شکل گرفت مبنی بر آنکه حکومت از آن محمدبن سعود و تبلیغ به دست محمدبن عبدالوهاب باشد. این پیمان مقدمات ایجاد کشور عربستان سعودی را فراهم ساخت. در همین زمینه (قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۰) اظهار می‌دارد که آنها با یکدیگر توافق کردند که «همدیگر را حمایت و پشتیبانی کنند و هر دو پیروزی همدیگر را در سرزمین نجد به یکدیگر مژده دادند». بدین ترتیب افکار تند و انحرافی ابن عبدالوهاب در میان قبایل نجد با زور و نیروی قوای محمدابن سعود شیوع پیدا کرد و آنها با حمایت یکدیگر به سرزمین‌های مجاور حمله کرده و اموال مردم را به غارت بردند (لیسی، ۱۳۶۷). محمدبن سعود، بنیان‌گذار نخستین سلسله سعودی، همچنین

با هدف تحکیم روابط با دختر شیخ ازدواج کرد. بدین ترتیب، در طی حکومت خاندان آل سعود مناصب مذهبی عمدتاً در اختیار نوادگان محمدبن عبدالوهاب قرار گرفت.

با تشکیل کشور عربستان سعودی در سال ۱۹۳۲م، حکومت جدید برای مقابله با چالش‌های داخلی، یعنی مخالفین و همچنین ایجاد وحدت و یک‌پارچگی، با توجه به ساختار غیرمنسجم سیاسی، اجتماعی و مذهبی عربستان، از دو ابزار یعنی قدرت نظامی و آیین وهابیت بهره‌مند شد. از آن زمان تاکنون، یکی از کارکردهای عمده علمای وهابی مشروعیت دادن مذهبی به قوانین و قدرت آل سعود می‌باشد. آنها غالباً مهر تأیید به تصمیمات رسمی زده و برای اعتبار بخشیدن به مواضع سیاسی رژیم، احکام دینی صادر می‌نمایند. بنابراین نفوذ وهابیت بسیار فراتر از نقش رسمی نهاد دینی در عربستان سعودی است. در همین رابطه، تأسیس شورای علمای ارشد در سال ۱۹۷۱م توسط فیصل نیز با هدف تبادل نظر و مشاوره منظم بین پادشاه و تشکیلات مذهبی ایجاد گشت (کرمی، ۱۳۹۳). این شورا نهادی است که قدرت تأثیرگذاری زیادی بر پادشاه دارد. در واقع سیستم حکومتی عربستان، تجلی کلاسیک هم‌زیستی خاص میان مذهب و قدرت امپراتوری است. بنیان این هم‌زیستی بر وحدت میان آل سعود و آل وهاب پایه‌گذاری شده است. بر اساس نوشته‌های حنبلی حتی جواز ظهور نظام سلطنتی در عربستان منوط به سوگند پادشاه به اجرای اصول اسلامی بوده است (Kechichian, 2000). عربستان سعودی از معدود کشورهایی است که رهبران مذهبی تا این اندازه در آن صاحب نقش هستند. علی‌رغم اینکه تعصب و علقه نیرومند قبیله‌ای در کنار مذهب، شکل‌دهنده کلی فرهنگ جامعه است، با وجود این، تفسیر وهابیون از قرآن کریم همچنان مهم‌ترین مرجع اتخاذ تصمیمات ملی محسوب می‌شود (حق‌شناس کمیاب، ۱۳۸۹). وهابیت همچنین فرهنگ، آموزش و پرورش و بستر قضایی عربستان را شکل داده و بر همه تمایلات و جهات اسلام‌گرایی در داخل و خارج از آن تأثیرگذار بوده است (کرمی، ۱۳۹۳).

در عرصه سیاست خارجی نیز در سال‌های اخیر ایدئولوژی وهابیت بیش از متغیر عرب‌گرایی، به‌عنوان یک عنصر قدرت‌مند هویت‌بخش، نقش برجسته‌ای بر رویکردها و ادراکات نخبگان سیاسی عربستان نسبت به محیط خارجی داشته است. علت این مسئله را باید در این موضوع جستجو کرد که عنصر عربیت و ویژگی مشترک هویتی همه کشورهای عربی محسوب می‌شود، اما سلفی‌گری «ویژگی خاص هویتی» دولت عربستان است (منصوری مقدم، ۱۳۹۱) که به‌طور ویژه‌ای نقش و عملکردهای فراملی این کشور را تحت تأثیر خود قرار داده و به‌گونه‌ی قابل

ملاحظه‌ای در مفصل‌بندی مبانی بینادذهنی نخبگان و متعاقباً منافع ملی آن کشور تأثیرگذار بوده است. به همین دلیل، سیاست‌ها و اقدامات فراملی عربستان را در حال حاضر می‌توان عمدتاً در چهارچوب «عمل‌گرایی بهره‌مند از ایدئولوژی» مورد تبیین قرار داد.

مؤلفه‌های گفتمان انقلاب اسلامی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل

گفتمان انقلاب اسلامی که با امام و اندیشه‌های وی معنا و مفهوم می‌یابد، بازتاب‌های گسترده‌ای در سطح بین‌المللی داشته است. به عبارتی، انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یک «انقلاب فرهنگی» که در چهارچوب تعاریف متفکران بزرگی همچون ساموئل هانتینگتون و تدا اسکاچپول در طیف انقلاب‌های بزرگ به شمار می‌آید، نه تنها به‌عنوان یک انقلاب شیعی تغییرات اساسی و دگرگونی‌های بنیادینی را در سطوح فروملی موجب گردید، هم‌زمان برخوردار از آرمان‌ها و ارزش‌های فراملی می‌باشد که منبعت از ماهیت خاص «اسلامی» بودن آن است. در حقیقت، ماهیت اسلامی انقلاب ایران این پدیده را از همان آغاز به یک ایدئولوژی فراملی و جهان‌شمول تبدیل ساخت (مجرد، ۱۳۸۶) که دارای رسالت جهانی می‌باشد. در چهارچوب این رسالت جهانی، گفتمان انقلاب اسلامی ایران دارای مختصات خاصی است که الزامات رفتاری ویژه‌ای را در محیط پیرامونی خود ایجاد می‌کند. عدالت محوری، ظلم‌ستیزی و مبارزه با استکبار و حمایت از مستضعفان، ایجاد حکومت اسلامی غیر دنیوی، صدور انقلاب و تشکیل امت واحده اسلامی یا جهانی از اجزای انضمامی و اصلی این گفتمان در عرصه روابط بین‌الملل به حساب می‌آیند. بخشی از این عناصر و مؤلفه‌ها منبعت از «آرمان‌گرایی» شدید ایرانیان است که ریشه در دو عامل دارد: ۱. تأثیر عرفان اسلامی که زندگی دنیوی را بی‌اهمیت می‌داند. ۲. تاریخ اندیشه سیاسی و اجتماعی در ایران در طول دو سده گذشته، که مبتنی بر احیای گذشته با شکوه می‌باشد (اسپزیتو، ۱۳۹۳). رسالت جهانی انقلاب اسلامی ایران در چهارچوب آرمان‌گرایی موجب شده است تا مؤلفه‌های مذکور در قالب اهداف فراملی در عرصه سیاست خارجی دنبال گردد که در سطور ذیل به طور اجمالی به آن اشاره خواهد شد.

الف) ظلم‌ستیزی و استکبارستیزی و حمایت از مظلوم: ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی از ارزش‌های برجسته دین مبین اسلام است که همواره در معرض حملات دنیاپرستان و ماده‌گرایان قرار داشته است؛ تا با تحریف اسلام به امیال و خواسته‌های خویش جامعه عمل

بخشند (جمشیدی، ۱۳۷۶). با عنایت به آموزه‌های اسلام، ظلم‌ستیزی به یکی از اصول اندیشه‌ای امام مبدل شد. امام نه تنها ظلم و استبداد در سطح ملی را محکوم ساخت و بیان کرد: «ما طرفدار مظلوم هستیم، هر کس در هر کجا که مظلوم باشد ما طرفدار او هستیم» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۵: ۱۴۸)، در سطح جهانی نیز مسئله ظلم را مورد انتقاد قرار داد. بدین ترتیب حمایت از ملت‌های محروم و مظلوم مسلمان در ردیف اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران جای گرفت. امام همچنین ماهیت استکباری و استعماری نظام بین‌الملل و روابط قدرت موجود را مورد انتقاد قرار داد. بر همین اساس بود که «سیاست نه شرقی و نه غربی» به یکی از اصول بنیادین سیاست خارجی ایران تبدیل گشت. در عوض امام بر استقلال، خودباوری و عدم وابستگی به بیگانگان تأکید می‌ورزید. به عبارتی دیگر، مبنای گفتمان امام نفی روابط سلطه و رهایی انسان بوده است. چه رهایی از خویش و یا رهایی از سلطه افراد بر دیگران و قدرت‌های فاقد مشروعیت در سطح ملی یا فراملی و یا روابط حاکم بر نظام بین‌الملل (مظاهری، ۱۳۸۹). لذا، از جمله تأثیراتی که انقلاب اسلامی بر اذهان و افکار عمومی مردم جهان گذاشت آن بود که از خشونت ساختاری در داخل کشورها و در رابطه کشورها با قدرت‌های خارجی آگاهی یابند و تلاش نمایند تا خود را از آن رها سازند.

ب) صدور انقلاب: کرین برینتون و فرد هالیدی معتقدند که صدور انقلاب از ویژگی‌های طبیعی انقلاب‌های بزرگ به حساب می‌آید (مجرد، ۱۳۸۶) با وجود این، تأکید بر صدور انقلاب در قانون اساسی و عرصه‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، همان‌گونه که اسپزیتو بیان می‌کند، «در وظیفه‌ای ریشه دارد که قرآن برای مسلمانان در جهت تحقق و تبلیغ پیام الهی در سراسر گیتی معین کرده است» (اسپزیتو، ۱۳۹۳: ۴۷). بر همین مبنای، در اندیشه‌ی امام صدور انقلاب یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر و یک تکلیف و وظیفه‌ی شرعی و یک استراتژی جهت تداوم انقلاب و کارآمدی و تحقق اهداف آن محسوب می‌گردد، که مخاطبان اصلی آن ملت‌ها هستند. ویژگی‌هایی مانند جهانی بودن دین اسلام، عدالت‌محوری، موعودگرایی و اندیشه‌ی دولت جهانی در شیعه و حمایت از ملت‌های محروم و مستضعف خاستگاه و زمینه‌های فکری و نظری این سیاست را شکل می‌دهد. امام در لوای اندیشه‌ی صدور «انقلاب» به مثابه فرهنگ، ایدئولوژی و کالای فکری و معرفتی دو راهبرد کلی را نیز پیگیری می‌کرد. نخست، ایران با صدور انقلاب به مناطق مختلف موجب می‌گردید تا تمرکز و فشار قدرت‌های

بزرگ بر خود را کاهش دهد؛ دوم، صدور انقلاب باعث می‌شد تا ملت‌های محروم و مستضعف از آموزه‌های انقلاب اسلامی بهره‌جسته و به سلطه‌ی دیکتاتورها، امپریالیسم و استکبار پایان دهند (محمدی، ۱۳۹۰). در همین ارتباط ایشان فرمودند:

ما باید از مستضعفین جهان پشتیبانی کنیم. ما باید در صدور انقلابمان به جهان کوشش کنیم و تفکر اینکه ما انقلابمان را صادر نمی‌کنیم کنار بگذاریم؛ زیرا اسلام بین کشورهای مسلمان فرقی قائل نمی‌باشد و پشتیبان تمام مستضعفین جهان است. از طرفی دیگر تمام قدرتها و ابرقدرتها کمر به نابودی‌مان بسته‌اند، و اگر ما در محیطی در بسته بمانیم قطعاً با شکست مواجه خواهیم شد (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۲: ۲۰۲).

بنابراین، هدف از تداوم بخشیدن به انقلاب در خارج، «کشورگشایی» و یا دخالت در امور داخلی سایر کشورها نبوده، بلکه بازتولید معارف اسلامی، احیای هویت اسلامی، مبارزه با کفر و شرک و ظلم، کم کردن سلطه جهان‌خواران، اشاعه معنویت موجود در ایران، آشتی دادن بین ملت‌ها و دولت‌ها، بیداری ملت‌ها و تحقق عدالت در جهان از طریق تبلیغ، الگوسازی و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش بوده است.

ج) ایجاد حکومت اسلامی و غیر دنیوی: اولین مقصود سیاسی امام در جامعه تأسیس دولت و حکومت اسلامی با هدف پیاده کردن احکام و قوانین اسلامی بوده است. در این مسیر، تأسی ایشان از پیامبر و حضرت علی^(ع) در تشکیل حکومت از یک‌سو و اعتقاد و تأکید بر سیاسی بودن دین اسلام بر خلاف ادیان دیگر الهی از سوی دیگر، نقش بنیادی در واقعیت بخشیدن به این آرمان داشته است. در همین ارتباط امام فرمودند:

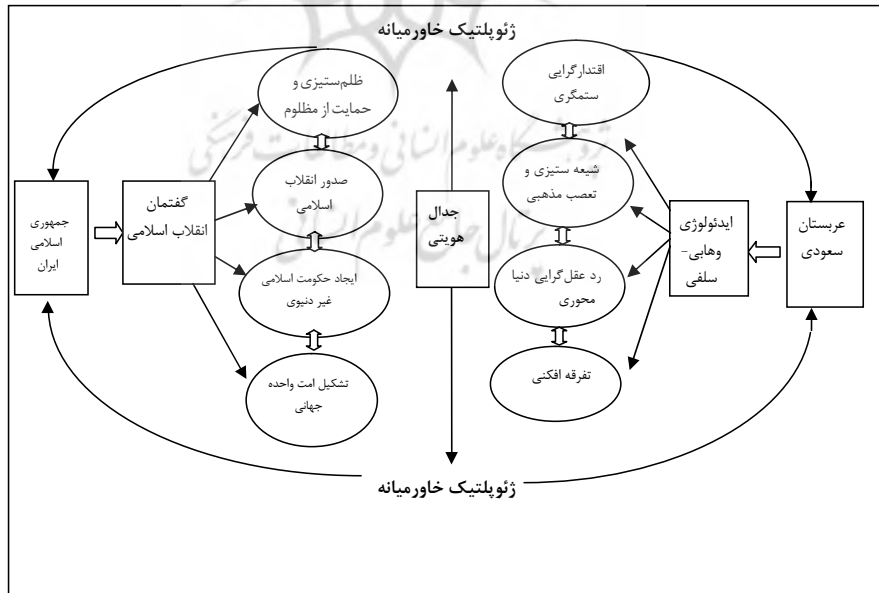
گمان نشود اسلام مثل مسیحیت هست، فقط یک رابطه معنوی مابین افراد و خدای تبارک و تعالی است و بس... اسلام برنامه حکومت دارد؛ اسلام قریب پانصد سال - تقریباً یا بیشتر - حکومت کرده است؛ سلطنت کرده است... سیاست دارد اسلام؛ اداره مملکتی دارد اسلام؛ ممالک بزرگ را اداره می‌کند... (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۰-۳۱).

بر اساس اندیشه سیاسی شیعه، حاکمیت، اصالتاً و بالذات از آن خداوند است. بنابراین، تمامی حکومت‌هایی که ناشی از اذن الهی نباشند، مشروعیت ندارند. با وجود این، حکومت معصوم^(ع) و فقهای جامع‌الشرایط مشروعیت دارند. بدین ترتیب، از منظر امام، اشکال حکومتی جهان اسلام بعد از پیامبر، بجز حکومت کوتاه مدت امام علی^(ع) و نیز حکومت امام حسن^(ع)، اعم از

حکومت‌های سلطنتی و موروثی به دلیل غصب مقام حکومت و خلافت و شرک‌آمیز بودن آنها «حکومت‌های نامطلوب» و مغایر با اسلام بوده که می‌بایست تغییر یابند (داودی، ۱۳۹۳). علاوه بر این، از دیدگاه امام، هدف از انقلاب ایران به عنوان یک «انقلاب الهی» ایجاد یک حکومت دنیایی و مادی نبوده است، بلکه مانند انگیره انبیاء در انقلابات‌شان انگیزه‌ی الهی بوده است (ر.ک. به: امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲۰: ۲۰۳). به عبارتی، شاخصه‌ی اصلی گفتمان امام را باید در پذیرش حکومت اسلامی و الایی دانست که همه جهت‌گیری‌های فکری و ذهنی و کنش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی معطوف به یک هدف والا و مقدس (و نه مادی‌گرایانه و قدرت‌محور) یعنی حکومت اسلامی است (مظاهری، ۱۳۸۹). در حقیقت، اندیشه دولت اسلامی، برخاسته از نوعی تفکرات پیش‌برنده و مبارزه بی‌امان با هر نوع دیکتاتوری و استبدادی بوده که مانع از رسیدن جامعه به خواسته‌های اصیل خویش در راه تحقق حکومت اسلامی می‌شد. در همین زمینه امام نظام‌های سلطنتی را مورد انتقاد و نکوهش شدید قرار داده و آن را برخلاف آزادی انسان و حق حاکمیت بر تعیین سرنوشت خویش می‌دانستند. از منظر ایشان امر پادشاه فرمان خدا نبوده و مشروعیت سیاسی حاکمان می‌بایست از مردم نشأت بگیرد (مظاهری، ۱۳۸۹). لذا در اندیشه امام اقتدارگرایی منزلتی نداشته و در عوض بر مردم‌سالاری و توجه به آرا و افکار آحاد ملت توجه شایانی می‌گردد.

د) تشکیل امت واحده اسلامی: طرح اسلام برای نظام بین‌الملل، رسیدن به امت واحده جهانی است. در حقیقت، اسلام نه تنها فقط برای جامعه اسلامی بلکه برای جامعه جهانی، حکومت واحدی می‌خواهد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳). در همین راستا، اقامه‌ی دین خدا، دعوت به همزیستی مسالمت‌آمیز، رفع ظلم و ستم، گسترش ارزش‌های الهی انسانی و برقراری قسط و عدل از اهداف اسلام در چهارچوب امت واحده جهانی است (ستوده، ۱۳۸۲). در منظومه‌ی فکری امام تشکیل امت واحده جهانی و جهان‌گیر شدن حاکمیت اسلام، راهکاری است که بر اساس آن می‌توان صلح و امنیت جهانی را به صورت دائم برقرار ساخت. ایشان معتقد بودند که اسلام، اصل را بر صلح‌طلبی قرار داده است، اما این مهم در صورت نفی خودخواهی و سرکشی‌های نفسانی و تحقق محیط امن، پایدار می‌ماند. لذا، در صورتی که منشأ نزاع‌ها و اختلافات یعنی خودگرایی به خداگرایی جهت یابد، بشریت روی صلح و آرامش و ثبات را در جهان خواهد دید (دهشیری، ۱۳۷۹: ۳۰۶). امام طرح راهبردی برقراری «وحدت سیاسی

جهان اسلام» را طی یک فرآیند چهار مرحله‌ای به تصویر می‌کشد که شامل: ۱. ایجاد بستر و شرایط مناسب برای تحقق وحدت؛ ۲. فعال شدن نخبگان سیاسی و مذهبی به عنوان مجریان وحدت؛ ۳. به‌کارگیری ابزارهای لازم برای حرکت در مسیر اتحاد سیاسی مسلمانان؛ ۴. و در نهایت تشکیل «دولت بزرگ اسلامی» می‌شود. امام با استراتژیک و راهبردی تلقی کردن وحدت، راهبردهای عملی تحقق عینی وحدت را در دو مرحله «راهبرد فرهنگی و عقیدتی» و «راهبرد سیاسی - عملی» طرح می‌کند (دلشاد، ۱۳۹۰). بنابراین، انقلاب اسلامی امام نه تنها علیه یک نظام سلطنتی طاغوتی و خودکامه است، بلکه علیه نظام دولت-ملت‌ها نیز می‌باشد (مولانا، ۱۳۸۵). چرا که از منظر امام «اسلام آمده است تا تمام ملل دنیا راه، عرب را و عجم راه، ترک را و فارس راه، همه را با هم متحد کند و یک امت بزرگ به نام امت اسلامی در دنیا برقرار کند». به عبارتی، امام، دین‌داران و پیروان اسلام را صرف نظر از تعلقات ملی، نژادی و مذهبی و حتی اختلافات فکری و اعتقادی به اجتماع حول محور «توحید» به تحقق و عینیت خارجی امت قدرت‌مند اسلامی فرامی‌خواند (دلشاد، ۱۳۹۰)، زیرا این اندیشه تفسیر عینی تفکری است که در متن قرآن به آن اشاره شده است. در کردار پیش‌رو جدال هویتی عربستان سعودی و ایران در چهارچوب تقابل وهابیت با گفتمان انقلاب اسلامی و چگونگی تأثیر آن بر ژئوپلیتیک خاورمیانه نشان داده شده است.



نقش جدال‌های هویتی در شکل‌دهی به ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه

هویت و فرهنگ نقش مؤثری در شکل‌گیری منافع، رفتار و سیاست خارجی کشورها ایفاء می‌کند. بر اساس این انگاره می‌توان بیان کرد از زمان وقوع تحولات سیاسی عمده در منطقه خاورمیانه به‌ویژه از سال ۲۰۰۳، عنصر ایدئولوژی وهابیت به یکی از مؤثرترین متغیرهای مهم در تنظیم سیاست خارجی عربستان تبدیل شده است که عمدتاً در تقابل با تحرک شیعیان در منطقه به‌عنوان «بازیگران خاص» و «غیرخودی» و افزایش قدرت و نفوذ آنها، به‌ویژه از جانب ایران به عنوان رقیب ژئوپلیتیکی آن کشور، معنا می‌یابد. به عبارتی، سیاست ایدئولوژیک عربستان در بیش از یک دهه اخیر، که در قالب رقابت بر سر منافع سیاسی، ژئواستراتژیک و دستیابی به هژمونی منطقه‌ای تجلی یافته است، منبعت از تقابل این ایدئولوژی با سیاست‌ها و آرمان‌های انقلابی و نفوذ منطقه‌ای ایران و همچنین سایر گروه‌های شیعی در کشورهای منطقه که از حمایت‌های ایران برخوردارند، بوده است.

در واقع در طی سالیان اخیر به دلیل دگردیسی در نظم منطقه‌ای تحت تأثیر سقوط رژیم بعثی عراق و متعاقباً تحولات بهار عربی و تلاش ایران برای تأثیرگذاری بر روند نظم‌یابی آینده منطقه از یک‌سو و تأکید بر جنبه‌های اصول‌گرایی در عرصه سیاست خارجی در طول دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد از سوی دیگر موجب گردید تا ایران هویت بدیلی را به نمایش گذارد که نهایتاً موجب تغییر برداشت و ادراکات نخبگان سیاسی سعودی و واکنش آنها گردد. همان‌گونه که سازه‌انگاران بیان می‌دارند سرچشمه امنیت و ناامنی در نحوه‌ی تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات به‌ویژه منافع و تهدیدات می‌باشد. بنابراین، با توجه به حضور و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق در قالب اصول انقلابی خود، و متعاقباً قدرت‌یابی شیعیان در هرم قدرت آن کشور، عربستان با بازتعریف هویت، منافع و امنیت خود، تحت تأثیر شیعه‌ستیزی وهابیت، سیاست سنتی و منفعلانه گذشته را کنار نهاده و با یک تغییر تاکتیکی در رویکرد سیاست خارجی، راهبردهای ایدئولوژیکی و تقابل‌جویانه‌ای در برابر ایران و شیعیان عراق پیش رو گرفته است. به‌گونه‌ای که در حال حاضر، منافع ملی و ژئوپلیتیک عربستان سعودی و ایران حول مسائل عراق بیشتر از منظر و دیدگاه «منافع ایدئولوژیک» قابل بررسی است (هادیان، ۱۳۸۵). در حقیقت، با توجه به روابط متقابل عناصر مادی و معنایی از منظر سازه‌انگاران، عربستان از این موضوع نگران است که «اتحاد ژئوپولیتیک شیعه» در قالب صدور

انقلاب، موجب بر هم خوردن توازن قدرت در منطقه شده و خطر گرایش‌های جدایی طلبانه از سوی شیعیان آن کشور را افزایش دهد. در همین ارتباط، حمایت ایران از حزب الله و شیعیان لبنان و تلاش برای تأثیرگذاری بر تحولات سیاسی آن کشور، بر حساسیت‌های عربستان سعودی بیش از پیش افزوده و این دولت را مجاب ساخته تا به مقابله با حاکمیت کنونی شیعیان در عراق، در قالب حمایت تسلیحاتی و سیاسی - معنوی از تروریست‌های القاعده و گروه‌های افراطی و سلفی به‌ویژه داعش، بپردازد. هم‌زمان، نخبگان سعودی سعی کردند تا مانع از افزایش قدرت شیعیان در هرم سیاسی کشور لبنان، که به‌لحاظ تاریخی «سرمایه‌گذاری سیاسی و اقتصادی» در آن کشور انجام داده‌اند، شوند. (Berti & Guzansky, 2014, p.25)

اما نظم آنارشیک و هابزی خاورمیانه پس از حوادث «بهار عربی»، سیاست‌های ایدئولوژیکی منبعث از سلفی‌گری ریاض را بیش از پیش تقویت کرد، و بدین ترتیب ساخت‌یابی اجتماعی و شکل‌گیری یک فرهنگ و شناخت مشترک، که به‌طور بالقوه می‌تواند از طریق مشارکت معانی و فهم بین‌الذهانی به تأمین صلح و ثبات منطقه‌ای کمک کند، بسیار دشوار گردید. چرا که بهار عربی از یک سو منجر به فروپاشی ائتلاف سنتی اعراب و سقوط حکومت‌های اقتدارگرا، «فاسد و عیاش عرب» منطقه، که هم سنخ حکومت غیر اسلامی و غیر دموکراتیک عربستان بودند، گردید و از سوی دیگر بستر لازم را برای افزایش نفوذ و تغییر موازنه قوا به نفع جمهوری اسلامی ایران فراهم ساخت. این مسئله «روبارویی هویتی» گروه‌های سلفی و تکفیری با شیعیان در حوزه‌های مختلف جغرافیایی را تشدید کرد (Weiss & Stuart, 2011) و موجب شد تا تضادهای ژئوپلیتیک با نشانه‌هایی از تضادهای هویتی مواجه گردد و متعاقباً دولت‌های رقیب منطقه به سمت خودیاری بیشتر حرکت نمایند. واگرایی منطقه‌ای به همراه سیاست‌های ضدغربی و ضداستعماری و استکباری ایران موجب نزدیکی بیشتر عربستان به متحدان غربی و متعاقباً همکاری و موضع مشترک آنها در قبال تحولات منطقه‌ای و سیاست‌های تهران گردید.

در این میان، تحولات میدانی در بحرین، سوریه و یمن از اهمیت شایانی برای سعودی‌ها برخوردار بوده چرا که به‌طور مستقیم و غیر مستقیم تهدیدی ژئوپلیتیکی برای حاکمیت آل سعود به حساب می‌آمدند. اقدامات سعودی‌ها جهت سرکوب شیعیان بحرین و دفاع از رژیم غیرمردم‌سالار و مادی‌گرای آل خلیفه، همچنین حمایت از گروه‌های تکفیری در سوریه علیه بشار اسد و تجاوز نظامی به یمن جهت سرکوب حوثی‌های طرفدار ایران نه تنها یک

اقدام امنیتی و منفعت محور به‌شمار می‌آید، هم‌زمان سازوکاری ایدئولوژیکی جهت تقابل با شیعیان مظلوم منطقه به رهبری ایران است. به‌عبارتی، مخالفت‌های ایران با حکومت استبدادی آل خلیفه و حمایت از شیعیان مظلوم بحرین و حوثی‌های یمن و حکومت شیعی سوریه در چهارچوب گفتمان انقلاب اسلامی منجر به موضع‌گیری جدی حاکمان سلفی و غیرمشروع عربستان سعودی گردید. به‌گونه‌ای که در حال حاضر شاهد برخورد و تقابل مستقیمی میان منافع و سیاست‌های عربستان و ایران هستیم، و این کشور تلاش دارد تا با ایجاد ائتلافی گسترده بین کشورهای عربی، موازنه تهدیدی در برابر تهدیدات ایران شکل دهد (Berti & Entousand & Gorman, 2014, p. 25). همچنین، عربستان با حمایت از گروه‌های افراطی و مدیریت جنگ نیابتی در سوریه امیدوار است که قدرت «محور شیعی» را کاهش داده (Entousand & Gorman, 2013) و از تهدیدات آن بکاهد. چرا که نخبگان عربستان بر این اعتقادند که با برگ افراطی‌گری می‌توان معادلات منطقه‌ای را مدیریت کرد (انتظاری هروی، ۱۳۹۳). در حقیقت، ظهور گروه تکفیری و جهادی داعش، با شاخصه‌های مشخص هویتی، یعنی سلفی‌گری، و حمایت عربستان از این گروه تروریستی نشان می‌دهد که شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی تحت تأثیر موضوعات هویتی قرار گرفته است (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳). کشتار شیعیان منطقه و تخریب اماکن مذهبی و دینی آنها توسط گروه‌های سلفی در همین زمینه قابل ارزیابی است. همچنین، سیاست‌های ماجراجویانه ریاض در مناطقی مانند عراق، لبنان، سوریه، یمن و حتی بحرین تا حدود قابل ملاحظه‌ای انعکاس «تضادهای هویتی» است که در قالب بحران‌های امنیتی منطقه‌ای تبلور یافته است (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳). در واقع، جایگاه کیفی و کمی شیعیان و تلاش ایران جهت بیداری و وحدت ملت‌های منطقه، احیای هویت اسلامی، حمایت مادی و معنوی از مظلومان و مقابله با حکومت‌های دیکتاتوری و وابسته منطقه موجب شده تا رهبران ریاض راهبردهای گوناگونی جهت مقابله با سیاست‌های آن کشور در پیش بگیرند. به‌عبارتی، اگرچه کشورهای مذکور به لحاظ ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک از اهمیت شایانی برای عربستان و متحدان غربی آن برخوردارند، تضادهای هویتی عربستان با حکومت‌های شیعی عراق و سوریه و همچنین با حوثی‌های یمن و شهروندان شیعه مذهب بحرین، که همه‌ی آنها در ارتباط با ایران بوده و تهدیدی بالقوه برای حکومت آل سعود به‌شمار می‌آیند، منبع مهمی جهت تنظیم سیاست‌های منطقه‌ای ریاض به حساب می‌آید.

نتیجه‌گیری

بررسی روند تحولات جاری خاورمیانه مبین این واقعیت است که ملاحظات هویتی نقش مهمی در تنظیم و اعمال سیاست خارجی کنش‌گران ایدئولوژیک اصلی منطقه یعنی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی ایفاء می‌کند. با وجود اینکه دولت‌های منطقه خلیج فارس دارای برخی اشتراکات تاریخی- فرهنگی هستند که می‌تواند محرکی برای برنامه‌ریزی استراتژیک در جهت امنیت‌سازی، تعادل منطقه‌ای و همگرایی باشد، با این حال، تضاد هویتی بر اساس ادراکات متفاوت از قالب‌های دینی و ایدئولوژیکی، مانعی جدی در این مسیر قلمداد می‌شود. بنابراین، در حال حاضر شاهد اختلاف بین دو روایت متعارض هویت دولتی در قالب «محافظه‌کاری سنتی- وهابی» آل سعود از یک طرف و «بین‌الملل‌گرایی شیعی- انقلابی» جمهوری اسلامی از سوی دیگر هستیم، که نقش برجسته‌ای در شکل‌دهی به ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه دارند.

وهابیت با مختصاتی چون اقتدارگرایی و استبداد، شیعه‌ستیزی و تکفیر، دنیا محوری و رد عقل‌گرایی و نهایتاً تلاش برای تفرقه‌افکنی بین مسلمانان در تقابل با «دیگری» یا گفتمان انقلاب اسلامی، که بر محور ظلم‌ستیزی و استکبارستیزی، صدور انقلاب، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی غیر مادی‌گرا و همچنین ایجاد امت واحد اسلامی شکل گرفته، بخشی از هویت عربستان را تعریف کرده و متعاقباً منافع آن را شکل می‌دهد. در واقع، ایدئولوژی وهابی به همراه هویت عربی، نوعی شناخت خصوصی و باورهای یک‌جانبه‌ای را در نخبگان آل سعود به وجود آورده که نهایتاً منجر به آن شده تا آنها با ایران و شیعیان منطقه، به‌عنوان «غیر خودی»، مناسبات دوستانه‌ای برقرار نکرده و در عوض رویکرد خصمانه‌ای را در برابر آنها در پیش بگیرند. در همین زمینه، «هویت نوعی» عربستان که در یک دهه‌ی اخیر به دلیل «تحولات انقلابی محور» ایران در مناطق مختلف تحریک و تقویت شده است، زمینه‌ی اقدامات فراملی عربستان را در قالب سرکوب، جنگ‌های نیابتی و نهایتاً تجاوز نظامی در ژئوپلیتیک خاورمیانه فراهم ساخته است. به عبارتی، در سال‌های اخیر نحوه‌ی تفکر سیاست‌مداران عربستانی نسبت به پدیده‌ها و تحولات منطقه‌ای به سمت هویتی کردن متمایل بوده است. به همین جهت، ارزیابی تحولات خاورمیانه در یک دهه گذشته حاکی از «هویتی شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی» در این منطقه

می‌باشد. در چنین فضایی که هویت‌های مجزا و متعارض ساختار اجتماعی «کم‌مایه»^۱ را شکل داده و الگوی رفتاری را صورت‌بندی می‌کنند، دو کنش‌گر مهم منطقه‌ای یعنی عربستان و ایران، به نمایندگی از وهابیت و گفتمان انقلابی و شیعی، هر یک تلاش دارند تا شکل جدیدی از معادله قدرت، امنیت و سیاست ژئوپلیتیکی را در چهارچوب ایدئولوژی‌های خود ترسیم نمایند. علاوه بر این، ایدئولوژی وهابیت تأثیر قابل ملاحظه‌ای نیز در صورت‌بندی «هویت‌نقشی» عربستان ایفا کرده است. نقشی که امروزه این کشور در سطوح مختلف ژئوپلیتیکی و سطوح سیاسی و مذهبی جهان اسلام، دنیای عرب برای خود قائل است؛ با هویت‌نقشی حکومت شیعی و انقلابی ایران در تقابل قرار می‌گیرد. به همین دلیل، عربستان تحرکات ایران را تهدیدی علیه مشروعیت هویتی، سیاسی و مذهبی دولت خود قلمداد می‌کند. در همین ارتباط، برای مقابله با قدرت روزافزون ایران در منطقه، عربستان از مکانیسم‌های گوناگونی از قبیل نزدیکی به رژیم صهیونیستی و تشکیل اتحاد «عبری - عربی»، فشار بر قطر برای تحت تأثیر قرار دادن حماس و ارتباطش با تهران و همچنین همراهی با ترکیه برای حمایت از تروریست‌های منطقه بهره برده است. نتیجه این تقابلات تاکنون بازی با حاصل جمع جبری صفر بوده است. بطور کلی، می‌توان بر این موضوع تأکید داشت که آینده تحولات اجتماعی، سیاسی و امنیتی بیداری اسلامی در خاورمیانه تابعی از رقابت گروه‌های سیاسی می‌باشد که دارای گفتمان‌های مذهبی و سیاسی رقیب هستند. به دیگر سخن، شکل‌گیری بحران، تضادهای امنیتی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی منازعه‌آفرین را باید در فضای هویتی و اجتماعی خاورمیانه که در آن هر یک از گروه مذهبی و ایدئولوژیکی برای خود نشانه‌هایی از مشروعیت سیاسی را بازتولید می‌کند، جستجو کرد.

1.Thin

منابع

- اسپزیتو، جان.ال. (۱۳۹۳) *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران: مرکز باستان شناسی اسلام و ایران، انتشارات باز، چاپ پنجم.
- اسد علی‌زاده، اکبر. (۱۳۸۴) *چالش‌های فکری و سیاسی وهابیت*، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۵) *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امیرعلی دلشاد. (۱۳۹۰) «وحدت اسلامی از دیدگاه امام خمینی»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
<http://www.irdc.ir/fa/content/14530/default.aspx>
- انتظاری هروی، مصطفی. (۱۳۹۳) «رسوایی پتروتروریسم اعراب»:
<http://tnews.ir/%D8%AC%D8%A7%D9%>
- جمشیدی، محمدحسین. (۱۳۷۶) «احیای اندیشه ظلم ستیزی دینی در تفکر سیاسی - دینی امام خمینی»، *فصلنامه ۱۵ خرداد*، شماره ۲۶ و ۲۷.
- حسنی، هاشم معروف. (۱۳۷۹) *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، ترجمه محمد صادق عارف، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- حق‌شناس کمیاب، سیدعلی. (۱۳۸۹) «ساختار سیاسی - اجتماعی عربستان و اقلیت‌های دینی»:
<http://www.payam-af-tab.com/fa/doc/article/11242>
- داودی، رشید. (۱۳۹۳) «تبیین حکومت اسلامی و رابطه‌ی دین و سیاست در اندیشه امام خمینی»:
<http://www.asrkhbar.com/fa/news>
- درایس‌دل، آلاس‌دیو و جرال‌د اچ. بلیک. (۱۳۶۹) *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه‌ی دره میرحیدر (مهاجرانی)، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دکم‌جیان، هرایی. (۱۳۹۰) *جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
- دهشیری، محمدرضا. (۱۳۷۹) *درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۶۶) *آیین وهابیت*، قم: نشر دارالقرآن الکریم.
- ستوده، محمد. (۱۳۸۲) «ماهیت انسان و روابط بین‌الملل»، *فصلنامه علوم سیاسی*، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- صائب، عبدالحمید. (۱۳۸۵) *چهره واقعی وهابیت*، ترجمه حبیب روحانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- علم‌المهدی، احمد. (۱۳۷۳) *وهابیت ایده/استعمار*، تهران: دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت.
- فرای، گرگ و اهیگن، جاسینتا. (۱۳۹۰) *تصویرهای متعارض از سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- قربانی، مهدی و سنگدوینی، ناصر. (۱۳۹۲) «روابط ایران و عربستان پس از انقلاب اسلامی»:
<http://jahaneravabet.blogfa.com/post-171.aspx>

- قزوینی، سید محمدحسن (۱۳۸۲) فرقه وهابی، ترجمه علی دوانی، تهران: رهنمون.
 - کرمی، کامران. (۱۳۹۳) «ساختار سیاسی قدرت در عربستان سعودی»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح (IPSC):
<http://www.persiangulfstudies.com/fa/index.asp?p=pages&id=757>
 - لیبی، رابرت. (۱۳۶۷) سرزمین سلاطین، ترجمه فیروزه خلعتبری، تهران: شب‌بویز.
 - متقی، ابراهیم. (۱۳۸۴) «هویت‌گرایی خاورمیانه‌ای و هنجارسازی امنیتی امریکا»، سایت باشگاه اندیشه:
<http://www.bashgah.net/fa/content/show/11484>
 - متقی، ابراهیم، کوه خیل، مرجان، موسی پسندی، علی اصغر. (۱۳۹۳) «تقش بازیگران منطقه‌ای در رادیکالیزه کردن نیروهای اجتماعی خاورمیانه»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۲.
 - مجرد، حسن. (۱۳۸۶) تأثیرات انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 - محمدی، منوچهر. (۱۳۹۰) یازتاب جهانی انقلاب اسلامی ایران، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 - مسجد جامعی، زهرا. (۱۳۸۰) نظری بر تاریخ وهابیت، تهران: انتشارات صریر دانش.
 - مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۳) حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
 - مصلی‌نژاد، عباس. (۱۳۹۳) «تسری رقابت‌های ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست، دوره سوم، شماره ۳.
 - مظاهری، محمدمهدی. (۱۳۸۹) «امام خمینی و گفتمان انقلاب اسلامی»، پژوهشنامه متین، شماره ۴۷۱.
 - منصوری مقدم، محمد. (۱۳۹۱) «مؤلفه هویت و تأثیر آن بر سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال نوزدهم، شماره هفتاد و دو.
 - موثقی، سید احمد. (۱۳۹۲) جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران: انتشارات سمت.
 - مولانا، حمید. (۱۳۸۵) جهان اسلام و چالش‌های دنیای معاصر، تهران: انتشارات کیهان.
 - ناظمی قره‌باغ، مهدی. (۱۳۹۰) وهابیت در جهان اسلام پس از ۱۱ سپتامبر، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
 - ونت، الکساندر. (۱۳۹۲) نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - هادیان، حمید. (بهار ۱۳۸۵) «در پرتو شرایط جدید منطقه‌ای: کاوشی در روابط ایران و عربستان سعودی»، راهبرد، شماره ۳۹.
 - یزدان‌فام، محمود. (۱۳۸۹) «دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی»، تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل، حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Adam Entousand, Sioban Gorman (2013). "Behind Assad's Comeback, a Mismatch in

Commitments.” *The Wall Street Journal*, Available at:

<http://online.wsj.com/news/articles/SB10001424052702303453004579292543464208>
138.

- Al-Rasheed, Madawi. (2002) *A History of Saudi Arabia*, London, Cambridge University Press.
- Berti, Benedetta and Guzansky, Yoel. (2014) “Saudi Arabia’s Foreign Policy on Iran and the Proxy War in Syria: Toward a New Chapter?,” *Israel Journal of foreign Affairs*, VIII : 3
- Kamrava, Mehran. (2012) “The Arab Spring and the Saudi-led Counterrevolution,” *Orbis*, LVI:1, 101–03.
- Kechichiam, Joseph A. (2002) "Soudi Arabia's will to Power", *Middel east policy*, Voll, V11, No.2.
- Weiss, Michael and Hannah Stuart. (2011). "The Syrian opposition: Political analysis with original", *Foreign Policy*, May 04.
- Wynbrandt, James. (2004) *Abrief History of Saudi Arabia*, New Yourk: Checkmark Books.

